

باسمه تعالی

چگونگی انتظار و زمینه سازی برای ظهور امام زمان علیه السلام

با نگاهی به الگوی عاشورا

حسین سوزنچی*

چکیده

انتظار حقیقی، مستلزم آماده ساختن واقعی زمینه های ظهور است؛ و کسی واقعا منتظر است که وقتی امام بیاید به یاری اش بشتابد. کوفیان ادعای آمادگی برای یاری امام زمان خویش داشتند، اما جز اندکی با امام نماندند. آیا همین که تاکنون امام زمان نیامده است، شاهدی نیست که هنوز ادعای ما نیز صادقانه نیست؟ مساله این است که انتظار واقعی در گروهی چیست و چه کنیم تا واقعا زمینه برای ظهور امام زمان علیه السلام مهیا شود؟

از آنجا که اگر منتظر امام هستیم، باید زندگی خود را به گونه ای سامان دهیم که امام زمان آن را بپسندد، برای حل این مساله ابتدا به سراغ معیارهای «پسند امام زمان علیه السلام» رفته ایم و از آنجا که در ادبیات امام زمان و سایر ائمه علیهم السلام، برای عینی و ملموس شدن پسندشان، دائما از وقایع کربلا و برقراری ارتباط بین کربلا و مهدویت استفاده کرده اند، در مقاله حاضر تلاش شده، با نگاهی به سیره امام حسین علیه السلام و رفتارهای عاشوراییان و دشمنان ایشان، وظیفه منتظر واقعی در عصر غیبت - که چه کند تا زمینه ساز ظهور امام زمان علیه السلام شود - معلوم گردد. مدعای مقاله این است که انتظار واقعی در گروهی تغییر سبک زندگی کنونی و ترویج سبک زندگی ای است که از منطق تکلیف شروع، و به منطق عشق ختم می گردد؛ یعنی آن منطق تکلیف، زمینه را برای شکل گیری زندگی مبتنی بر عشق واقعی به امام مهیا می کند و در صورت جدی شدن منطق عاشقی در جامعه، امکان عینی ظهور مهیا می گردد. البته سبک زندگی دیگری که مبتنی بر منطق ادب است نیز می تواند شخص را مهبیای ورود در منطق تکلیف یا منطق عاشقی، و لذا آماده ظهور کند.

کلیدواژه ها: انتظار، ظهور، مهدی علیه السلام، سبک زندگی، عاشورا

*. استادیار دانشگاه باقرالعلوم

انتظار حقیقی، مستلزم آماده ساختن واقعی زمینه های ظهور است؛ و کسی واقعا منتظر است که وقتی امام بیاید به یاری اش بشتابد، نه اینکه در خانه بماند یا به لشکر دشمن بپیوندد. کوفیان ادعای آمادگی برای یاری امام زمان خویش داشتند، اما بسیاری از آنها، با اینکه حتی امام را دوست داشتند^۱، در ادعایشان از عمق جان صادق نبودند و جز اندکی با امام نماندند. ما نیز محبت امام را داریم و ادعای آمادگی و انتظار هم می‌کنیم، اما از کجا معلوم از عمق صادق باشیم؟ آیا همین که تاکنون امام زمان نیامده است، شهادی نیست که هنوز این ادعای ما به صداقت نرسیده است؟

یکی از شواهد مهم برای شناسایی میزان صدق ادعای ما این است که ببینیم مولفه اصلی در دیانت خود را چه می‌دانیم؟ رضایت امام از سبک دینداری خود یا رضایت خود از آن. قرآن کریم برخی از انسانها را این گونه مذمت می‌کند که: «وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ»^۲ در زندگی یکی از مشکلات ما این است که حتی در دینداریمان، بیش از آنکه دغدغه پسند امام را داشته باشیم، دغدغه پسند خود را داریم؛ در حالی که مهمترین مساله در چگونگی انتظار این است که دریابیم امام زمان چه وضعیتی را بر ما می‌پسندد. با تحلیلی بر اقوال امام زمان و سایر ائمه علیهم السلام، معلوم می‌شود که مهمترین اشکالی که در جامعه دینی هست و ظهور را به تعویق می‌اندازد نوع خاصی از دینداری معیوب است که باید آن را «دینداری بدون امام» نامید. یعنی مهمترین ویژگی این دینداری آن است که افراد در زندگی خود ظاهرا فردی دیندار هستند اما در این زندگی و این دینداری، از اینکه امامی در اختیار ندارند مشکلی احساس نمی‌کنند. به تعبیر دیگر، با پسند و سلیقه خود زندگی (و حتی زندگی دینی) خود را سامان می‌دهند و اگر هم مراجعه‌ای به امام دارند، عمدتا از باب تنوع در زندگی است، نه به عنوان یک ضرورت؛ یا دلشان تنگ شده و مثلا حاجاتشان زیاد شده و برای رفع حاجات خود، به امام متوسل می‌شوند یا زیارت می‌روند؛ و یا گاه از باب تفنن، پای منبری می‌روند، جمله‌ای از سخنان امام را می‌خوانند و می‌شنوند، و بس.

مدعای ما این است که این سبک زندگی، که آن را سبک زندگی بدون امام می‌نامیم، مهمترین مانع ظهور امام زمان است و انتظار واقعی در گروهی این است که این سبک زندگی تغییر کند. اما چگونه؟

با نگاهی به واقعه عاشورا و مروری بر احادیث ظهور معلوم می‌شود که راه علاج، ترویج نوع خاصی از سبک زندگی است که از منطق تکلیف شروع شود و به منطق عشق ختم گردد؛ یعنی آن منطق تکلیف، زمینه را برای شکل گیری زندگی مبتنی بر عشق

۱. چرا که بارها افراد مختلف وضعیت کوفیان را این گونه برای امام توصیف می‌کردند که: قلوبهم معک و سیوفهم علیک. مثلا: رَاشِدُ بْنُ مَرْيَدٍ، قَالَ: شَهِدْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ صَحْبَتَهُ مِنْ مَكَّةَ حَتَّى آتَيْنَا الْفُطَيْطَانَ، ثُمَّ اسْتَأْذَنَتْهُ فِي الرَّجُوعِ، فَأَذِنَ لِي، فَرَأَيْتُهُ وَ قَدْ اسْتَقْبَلَهُ سَبْعَ عَشْرَ فِكْلَمَةً، فَوَقَفَ لَهُ فَقَالَ: مَا حَالُ النَّاسِ بِالْكُوفَةِ؟ قَالَ: قُلُوبُهُمْ مَعَكَ وَ سَيُوفُهُمْ عَلَيَّكَ. طبري آملی، دلائل الإمامة، ص ۱۸۲.

۲. آل عمران، ۱۵۴؛ و گروهی که نفس‌شان برایشان مهم شده بود و لذا به خدا گمان‌های ناروا می‌بردند، از سنخ گمان‌های جاهلیت.

واقعی به امام مهیا کند و در صورت جدی شدن منطق عاشقی در جامعه، که به پیدایش شیعه واقعی (پیرو و یار واقعی برای امام) می‌انجامد، امکان عینی ظهور مهیا گردد. البته می‌توان نشان داد که در کنار منطق تکلیف، سبک زندگی دیگری که مبتنی بر منطق ادب است نیز میتواند در شرایطی شخص را آماده ظهور کند. و این سبک زندگی کاملاً گره می‌خورد با حقیقت انتظار؛ پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ».^۳ این تعبیر بخوبی نشان می‌دهد که حقیقت انتظار، از سنخ افعال و اعمال، و بلکه افضل اعمال است نه از سنخ سکون؛ یعنی یک برنامه زندگی است زیرا زمانی یک امر افضل اعمال می‌شود که بر سایر اعمال سایه افکند و تقدمی بر همه اعمال دیگر داشته باشد؛ لذاست که می‌توان انتظار را همان سبک زندگی اصیلی دانست که انسان را به امام متصل می‌کند.

تحلیل ماهیت انتظار: پسند امام یا پسند من از سبک زندگی ما

برای اینکه درک صحیحی از مفهوم انتظار داشته باشیم باید در متعلقش دقت کنیم چرا که انتظار در هر امری به فراخور متعلقش تفاوت می‌کند. «انتظار برای حمله دشمن»، وضع و حالی غیر از «انتظار برای ورود میهمان» را اقتضا می‌کند. در هر مورد هم بین انتظار صادفانه و منافقانه می‌توان تمایز نهاد؛ مثلاً در مورد انتظار میهمان، وضعیت ما به گونه‌ای است که می‌توان نشان داد که من «واقعا منتظر و علاقمند آمدن میهمانم» یا اینکه آمدن میهمان بهانه است و من واقعا منتظر اینم که با آمدن میهمان «دیگران مهماننداری مرا تحسین کنند» یا «مهمانم بیاید و مشکل مرا رفع کند» یا.... واضح است که اینکه من رفتاری کنم که دیگران مرا تحسین کنند یا برنامه‌هایی بریزم که وقتی مهمانم آمد، از او برای رفع مشکلات شخصی خود کمک بگیرم، شاید در نگاه صوری و ابتدایی انتظار میهمان نام بگیرد، اما هرکسی، لااقل در درون خود، می‌فهمد که این واقعا انتظار میهمان نیست.

بدین ترتیب، اگر ما منتظر امام هستیم، باید زندگی خود را به گونه‌ای سامان می‌دهد که منتظر امام بودن ما را معلوم سازد. شاید مهمترین نکته در بحث ظهور امام زمان علیه السلام و انتظار ایشان، درک این نکته باشد که این ظهور وابسته به عمل ماست. در واقع، اگر خود شخص امام تنها عامل ظهور بود و قرار بود با یک سلسله معجزات کار دنیا سامان پذیرد، قطعاً امام زمان (عج) برتر از پیامبر اعظم (ص) نیست و اگر قرار است یک نفر به تنهایی مشکل جامعه بشری را حل کند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بدین کار سزاوارتر بود. اینکه این کار این اندازه به طول انجامیده و شخصی غیر از برترین انسان عالم (که پیامبر اعظم بود) مامور به این کار گردیده، شاهد مهمی است که نقش مردم در این واقعه بسیار مهم است و این همان مساله انتظار است. یعنی اگر انتظار ما واقعی باشد، ظهور محقق خواهد شد.

ما در طول این بیش از هزار سالی که از غیبت امام گذشته؛ آدم خوب کم نداشته‌ایم؛ اما هنوز وضعیتمان به حدی نرسیده که امام (و در واقع: خدای امام) بپسندد و وضعیت را برای ظهور مناسب تشخیص دهد. در واقع به نظر می‌رسد یکی از مشکلاتی که

^۳ ابن بابویه، الإمامة و التبصرة من الحيرة، ص ۲۱.

ظهور را این اندازه به تاخیر انداخته این است که بسیاری از ما، در زندگی عمومی، و حتی در دینداریمان، بیش از آنکه دغدغه پسند امام را داشته باشیم، دغدغه پسند خود را داریم؛ یعنی آن گونه دینداریم که خود می‌پسندیم، نه آن گونه که امام می‌پسندد، یعنی همان تعبیری که امام حسین علیه‌السلام فرمود که: «إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالدُّنْيَا لَعَقُّ عَلَى السِّنْتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ»^۴ یعنی اگر هم ادعای انتظار سر می‌دهیم، بیشتر منتظر برآورده شدن خواسته های حقیر خود هستیم نه منتظر امام؛ و درک صحیحی از اینکه چرا امام باید بیاید نداریم؛ و لذا برنامه ریزی و پایداری برای آن وضعیت در ما شکل نمی‌گیرد.

می‌توان این واقعه را به آمادگی برای امتحان درسی تشبیه کرد. ما امتحان دکتری را مثل امتحان اول ابتدایی تصور کرده ایم و به اندازه امتحان اول ابتدایی خود را آماده کرده ایم و دلمان می‌خواهد در این سطح از ما سوال کنند؛ و طبیعی است که اگرچه ادعای انتظار امتحان سر داده ایم اما واقعا آمادگی امتحان دکتری را نداریم و لذا است که آزمون برگزار نمی‌شود؛ چون معلوم است با این سطح آمادگی، همه مردود می‌شوند. در عاشورا، کوفیان گمان می‌کردند آمادگی آمدن امام را دارند، و البته آمادگیشان بیشتر از مردم سایر مناطق اسلامی (از مکه و مدینه گرفته تا بصره و شام) بود؛ اما این آمادگی، آمادگی‌ای در حد آزمون اول ابتدایی بود نه در حد دکتری، لذا مقداری که آزمون سخت شد، نه تنها بسیاری کنار کشیدند، بلکه بسیاری به لشکر دشمن پیوستند. در واقع، چون قرار نیست عاشورا دوباره تکرار شود، امام زمان هنوز نیامده است.

این وضعیت و سبک زندگی ما ظاهرا همان مصیبتی است که پیامبر اعظم (ص) را پیر کرد. «قَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص، أَسْرَعَ إِلَيْكَ الشَّيْبُ؟ قَالَ شَيْبَتِي هُوَ وَالْوَأَقَعَةُ وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا وَعَمَّ يَتَسَاءَلُونَ»^۵. در میان این سوره ها که همگی در بیان احوالات و دشواریهای آخرت مشترکند، سوره هود، تصویر دنیایی که مقدمه آن آخرت است را بیان کرده و سوره‌ای است که تمام آن دستور به صبر، و ارائه دستورالعملهای چگونگی صبر و استقامت در راه دین و دینداری است؛ تا حدی در این سوره، حتی به جای ترجیع‌بند «الذین آمنوا و عملوا الصالحات» که معمولا در سایر سوره ها از آن استفاده می‌شد، تعبیر «الذین صبروا و عملوا الصالحات» (هود ۱۱/۱۱) به کار رفته است. از آیات این سوره، که در برخی روایات، همین آیه عامل پیر شدن پیامبر معرفی شده،^۶

۴. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۵. همانا مردم بنده دنیاوند و دین لقلقه زبانشان است؛ هر طرف که معیشتشان برود آن را به همان سمت می‌برند؛ وقتی که با بلاها آزموده شوند معلوم می‌شود که دیندار واقعی چه اندازه اندک است.

۵. ابن بابویه، الامالی. ص ۲۳۳.

۶. رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «شَيْبَتِي هُوَ وَأَحْوَاتُهَا»، فَسُئِلَ: مَا الَّذِي شَيْبَكَ مِنْهَا؟ فَقَالَ: قَوْلُهُ تَعَالَى: فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ. رَاغِبِ اصْفَهَانِي، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۴۱. در پاورقی همین صفحه از کتاب آمده است: «الحديث أخرجه البيهقي في «شعب الإيمان» عن أبي علي السري رضي الله عنه قال: رأيت النبي صلى الله عليه و سلم فقلت: يا رسول الله روى عنك أنك قلت: شيبتي هود؟ قال: «نعم»، فقلت: ما الذي شيبك منه، قصص الأنبياء و هلاك الأمم؟ قال: «لا و لكن قوله: فاستقم كما أمرت»؛ و با توجه به اینکه عبارت «فاستقم كما أمرت»

آیه ۱۱۲، یعنی: «فَاسْتَقِيمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» می‌باشد. در این آیه دستور به صبر و استقامت داده شده، اما اولاً، نه آن گونه که خود می‌پسندد، بلکه آن گونه که خدا می‌پسندد، و ثانیاً این دستور شامل حال پیروان پیامبر نیز می‌شود و آنها نیز باید همین گونه صبر و استقامت داشته باشند. در اینکه امام زمان، چنین صبر و استقامتی دارد، تردیدی نیست؛ بلکه بحث بر سر این است که هنوز آن عده‌ای که این گونه بر تبعیت از امام خود پایدار بمانند پیدا نشده‌اند که خداوند زمان را برای ظهور مناسب ببیند و به امام اذن ظهور دهد.

با این مقدمات، مهمترین مساله در چگونگی انتظار این است که در یابیم امام زمان چه وضعیتی را بر ما می‌پسندد. یادآوری می‌کنم که پسند امام همان پسند خداست و خداوند متعال ایمان به خود و تعالیمش و در یک کلام، دین اسلام را برای ما پسندیده است: «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ» (حجرات ۷/۴۹) و طبیعی است که اگر بخواهیم منتظر حقیقی باشیم در درجه اول باید مسلمان واقعی باشیم. پس مساله این است که مسلمان واقعی بودن، به چیست؛ و تحلیل این مطلب در ارتباط با مفهوم انتظار چگونه است؟

کدهای اصلی جامعه مورد پسند امام زمان در کلام امام:

برای اینکه بحث عینی تر و ملموس‌تر گردد، شاید مناسب باشد آنجا که سخن از پسندها (و به تعبیر دیگر خوشایندها و بدآیندها)ی امام زمان مطرح است دقتی کنیم تا دریابیم چه اندازه منتظر حقیقی هستیم. به تعبیر دیگر، اگر قبول کردیم که منتظر حقیقی کسی است که وقتی امام آمد خواسته‌های امام را خواسته‌های خود می‌بیند و لذا در زمره یاران واقعی امام درمی‌آید؛ پس گام اول این است که خواسته‌های امام را به نحو ملموس و عینی شناسایی کنیم و ببینیم چقدر خواسته‌های ما با آن خواسته‌ها هماهنگ است.

مهمترین عرصه شناسایی خواسته‌های عمیق و درونی یک فرد، عرصه بروز احساسات اوست و هرچه این احساسات شدیدتر ابراز گردد، عمق آن خواسته در وجود شخص بیشتر است. اما ما چگونه از احساسات امام مطلع شویم؟ با توجه به اینکه در عصر غیبت کبری به سر می‌بریم، طبق آخرین توقیعی که از امام زمان علیه السلام از طریق چهارمین نایب آن حضرت (سیمری) به ما رسیده، در این دوره هرگونه ادعای ارتباطی را باید تکذیب کرد و لذا تنها راه ممکن برای ما مراجعه به روایات ائمه اطهار علیه السلام است. از این روایات نیز در دو مرحله می‌توان استفاده کرد. یکی اینکه احساسات خود امام زمان بیان شده باشد و دوم

بدون عبارت «و من تاب معک» در سوره شوری هم آمده، عده‌ای بر این باورند که به خاطر این تتمه است که این سوره پیامبر را پیر کرد و در متن بر همین اساس توضیح داده شده است.

اینکه با توجه به اینکه نور اهل بیت علیهم السلام نور واحدی است^۷، هر جا که بروز عمق احساسات در سایر ائمه علیهم السلام مشاهده شود، علی القاعده در امام زمان هم همان طور خواهد بود.

مطلب را از توقیعی که از خود امام زمان به ما رسیده شروع کنیم که به خوبی از دغدغه های امام زمان پرده برمی دارد. گریستن و ندبه کردن یکی از محلهای بروز اوج احساسات آدمیان است و امام زمان (ع) در زیارت ناحیه مقدسه تعبیر کرده که در مصیبت عاشورا من شب و روز، به جای اشک، خون می‌گیریم: «فَلَأْتُدْبِتْكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً، وَ لَأُبْكِينَ عَلَيْكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمًا، حَسْرَةً عَلَيْكَ وَ تَأْسُفًا عَلَى مَا دَهَاكَ وَ تَلَهُفًا، حَتَّى أُمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصَابِ وَ غُصَّةِ الْإِكْتِيَابِ»^۹ این گونه تعبیری را در مورد هیچ یک از وقایع دیگری که در زندگی اهل بیت علیهم السلام مطرح شده مشاهده نمی‌کنیم. اما چه مطلبی در عاشورا هست که این تعبیر امام را موجب شده؟ کدام بُعد از مصیبت امام حسین علیه السلام است که این گونه تمام زندگی امام زمان را تحت تاثیر خود قرار داده و آن را دغدغه همیشگی ایشان کرده است؟ واضح است که این مصیبتی را که هر روز امام زمان را چنین دردناک کرده، نمی‌توان در ابعاد مادی و رنجهای جسمانی‌ای که در این واقعه بر امام و یاران و اهل بیتشان وارد شد، منحصر ساخت، چرا که اکنون امام حسین در بهشت و در آسایش کامل است و دیگر رنج جسمانی‌ای متوجه او نیست که امام زمان را ناراحت کند.

مراجعه به فرمایشات سایر ائمه علیهم السلام پرده از آن ویژگی که شدت این مصیبت را بسیار کرده برمی‌دارد. در احوالات امام سجاد علیه السلام روایت شده که: « نَظَرَ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَاسْتَعْبَرَ ثُمَّ قَالَ مَا مِنْ يَوْمٍ أَشَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص مِنْ يَوْمٍ أُخِذَ قَتْلَ فِيهِ عَمَّةُ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ بَعْدَهُ يَوْمَ مَوْتِهِ قَتْلَ فِيهِ ابْنُ عَمِّهِ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. ثُمَّ قَالَ ع وَ لَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ ع اَزْدَلَفَ عَلَيْهِ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلُّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِدَمِهِ وَ هُوَ بِاللَّهِ يُدَكِّرُهُمْ فَلَا يَتَّعْطُونَ حَتَّى قَتَلُوهُ بَغِيًّا وَ ظُلْمًا وَ غَدْوَانًا.»^{۱۰} به این تعبیر دقت شود: «کل این جمعیت گمان می‌کردند از این امتند (یعنی مسلمانند) و همگی در کشتن امام قصد قربت کرده بودند، اما واقعیت قصد آنها «بغی و ظلم و دشمنی» بود چرا که در همان حال، حسین علیه السلام آنها را به خدا متذکر می‌شد اما موعظه ایشان را قبول نمی‌کردند.»

۷. «أَنْ أَرُوَاحِكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طِبْتِكُمْ وَاحِدَةً» ابن بابویه، من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۳.

۸ اللوعه: حرقه الحزن و الهوى و الوجد.

۹ ابن مشهدى، المزار الكبير. ص ۵۰۱

۱۰ ابن بابویه، الأملی. ص ۴۶۲-۴۶۳

در واقع، مهمترین مصیبت، که این روز را شدیدترین روز بر رسول اکرم (و لذا بر همه ائمه و از جمله امام زمان علیهم السلام) قرار داده، همان چیزی است که امیرالمومنین (ع) آن را این گونه تعبیر فرمود: «وَلَيْسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْقُرْوِ مَقْلُوبًا»^{۱۱} یعنی همان «دینداری معیوب» مدعیان مسلمانی، دینداری ای که خود را در مسیر امت پیامبر و قرب خدا می‌پندارد اما حقیقت را از جانب کسی که جایگاهش در نسبت با پیامبر و خدا واضح است، نمی‌پذیرد. آیا این مصیبتی نیست که ما مسلمانان بیش از ۱۰۰۰ سال است بر امامان تحمیل کرده ایم؛ او منتظر اصلاح ماست اما هنوز اصلاح نشده ایم؟

پس مساله اصلی ما برای زمینه سازی ظهور آن حضرت، اصلاح دینداری معیوب خویش است، که عاشورا به وضوح تمام هم نمونه های این دینداری معیوب، و هم نمونه های دینداری صحیح (یعنی اصحاب امام حسین علیه السلام) را ارائه داده است و لذاست که می‌توان گفت عاشورا الگویی برای درک صحیح چگونگی زمینه سازی برای ظهور ارائه می‌دهد.

در بحث قبل اشاره کردیم که قرار نیست عاشورا دوباره تکرار شود، و این کد مهمی در بحثهای مهدویت است. در میراث گرانقدری که از روایات و ادعیه در اختیار داریم، پیوند شدیدی را بین جریان عاشورا و قیام امام حسین علیه السلام با جریان مهدویت و قیام امام زمان علیه السلام مشاهده می‌کنیم. از باب نمونه:

در زیارت عاشورا در دو مقطع از خداوند، می‌خواهیم که انتقام خون حسین همراه مهدی را روزیمان گرداند؛ «فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ وَ أَكْرَمَنِي أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ تَارِكٍ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ^{۱۲}» و «وَأَسْأَلُهُ أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ تَارِكُمْ مَعَ إِمَامٍ مَهْدِيٍّ ظَاهِرٍ نَاطِقٍ مِنْكُمْ»^{۱۳}

و در دعای ندبه، که در فراق از امام عصر خوانده می‌شود، امام را با خطاب «أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَاءَ»^{۱۴} جستجو می‌کنیم.

این پیوند بقدری شدید است که برطبق برخی روایات، اولین جملائی که امام زمان در ابتدای معرفی خود به اهل عالم به کار می‌برد، پنج جمله است که سه تای آن مستقیماً نسبت ایشان و امام حسین علیه السلام را نشان می‌دهد: «إِذَا ظَهَرَ الْقَائِمُ (عج) قام بين الركن و المقام و ينادى بنداوات خمساً: الأول: ألا يا أهل العالم أنا الإمام القائم، الثاني: ألا يا أهل العالم أنا الصمصام المتقم،

۱۱ شریف الرضی، نهج البلاغه (للصبحی صالح) ص ۱۵۸. (خطبه ۱۰۸) بر اسلام لباسی همچون پوستین وارونه پوشانده می‌شود. (توجه شود که پوستین وقتی درست پوشیده شود هم صاحبش را گرم می‌کند و هم زیبایی دارد، اما اگر وارونه پوشیده شود، هم ظاهرش زنده است و هم خاصیت گرمابخشی ندارد.

۱۲ طوسی، مصباح المتعبد و سلاح المتعبد. ج ۲. ص ۷۷۴

۱۳. همان. ج ۲ ص ۷۷۵

۱۴ ابن مشهدی، المزار الکبیر. ص ۵۷۹

الثالث: ألا يا أهل العالم إن جدى الحسين قتلوه عطشان، الرابع: ألا يا أهل العالم إن جدى الحسين عليه السلام طرحوه عريانا، الخامس: ألا يا أهل العالم إن جدى الحسين عليه السلام سحقوه عدوانا.^{۱۵}

اگر آن گونه که در زیارت اربعین بیان شده، امام حسین علیه السلام هستی اش را خرج کرد تا ما را از جهالت و حیرت گمراهی به در آورد: «وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَفِذَ عِبَادَكَ مِنَ الضَّلَالَةِ وَالْجَهَالَةِ وَالْأَعْمَى وَالشُّكَّ وَالرَّيْبِ إِلَى بَابِ الْهُدَى مِنَ الرَّدَى»^{۱۶} و اگر چنین پیوند شدیدی بین عاشورا و مهدویت برقرار است، پس می‌توان انتظار داشت که امام حسین علیه السلام، با سیره عاشورایی خود، پاسخ مهمترین سوال یک انسان عصر غیبت را بدهد، یعنی این سوال که واقعا ما و امثال ما که دستمان در ظاهر از دامان امام زمانمان کوتاه است، چه کنیم تا زمینه ظهور او مهیا گردد و دستمان به او برسد؟ و در ادعایی که می‌کنیم که: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي ذَوَلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعْزِبُنَا بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَتُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَأَهْلَهُ»^{۱۷} صادق باشیم؟

اگر دقت کنیم شباهت عظیمی بین عاشورا و مهدویت از این جهت نیز وجود دارد: در برهه بعد از رحلت رسول اعظم، انحرافی در جامعه رخ داد که یزیدیان بر جان و مال و ناموس مردم مسلط گشتند؛ مردم کوفه، که حکومت علی علیه السلام در خاطرشان بود، از کم کاریها و بی وفاییهایی که در حق علی و حسن علیهما السلام کردند، پشیمان گشتند و این بار ظاهرا عزم خود را جزم کردند که در رکاب امامشان باشند؛ اعلام آمادگی کرده، از او دعوت کردند که بیاید و حکومت عدل را برقرار سازد. امام ابتدا نماینده‌ای فرستاد و آنها ابتدا اعلام وفاداری کردند؛ اما اولاً یکدفعه (با آمدن ابن زیاد) اوضاع بر این مدعیان حمایت از امام سخت و دشوار شد و ثانياً این نماینده (مسلم بن عقیل) با همه خوبیهایی که داشت، خود امام نبود و همین بهانه‌ای شد برای اینکه کم کم او را رها کنند؛ لذا اگر چه ابتدا اعلام آمادگی برای یاری امام کردند؛ اما نهایتاً پای سخن خود نماندند و نه تنها امام را در مقابل یزیدیان یاری نکردند، بلکه اوضاع به گونه‌ای شد که یزیدیان، نه از شام، بلکه از همین مردم کوفه، لشکری علیه امام مهیا ساختند، و به تعبیر تامل برانگیز امام در روز عاشورا، همان شعله‌ای را که قرار بود خانمان یزیدیان را بسوزاند، سمت و سویی بخشیدند که دامن امام را بگیرد: «سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا كَانَ فِي أَيْمَانِنَا وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا أَقْتَدَحْنَاهَا عَلَيَّ عَدُوْنَا وَعَدُوْكُمْ»^{۱۸} و داستان تحقق حکومت عدل با شهادت امام ناتمام بماند.

ما نیز تا حدودی همین وضعیت را داریم: طعم تلخ ظلم فراگیر یزیدیان عالم را چشیده ایم و از کم کاریها و بی وفاییهایی که در حق ائمه اطهار علیهم السلام داشته ایم، پشیمان شده ایم و این بار ظاهرا عزم خود را جزم کرده ایم که در رکاب امام باشیم؛ مسلم بن عقیلی (به نام امام خمینی) در ایران آمد و با ذکر حسین، یاد امام زمان را در جانها زنده کرد؛ و کم کم نه فقط ایرانیان به

۱۵. یزدی حایری، إلزام الناصب فی إثبات الحجّة الغائب عجل الله تعالی فرجه الشریف. ج ۲، ص ۲۳۳

۱۶. ابن قولویه، کامل الزیارات. ص ۲۲۸

۱۷. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۴۲۴. دعای افتتاح از ادعیه ماه مبارک رمضان.

۱۸. ابن شعبه حرانی، تحف العقول. ص ۲۴۰

پا خواستند و نمایندگان یزیدیان زمان را از ایران بیرون کردند، بلکه شیعیان در تمام عالم بیدار شدند، اعلام آمادگی کرده، دعای ندبه می‌خوانند و از او دعوت می‌کنند که بیاید و حکومت عدل جهانی را برقرار سازد. اما این بار قرار نیست که امام بیاید و زمینه مهیا نباشد؛ زمانی خواهد آمد، که زمینه واقعا آماده شده باشد.

اینجاست که بازخوانی وضعیت امام و یاران ایشان و کوفیان برای درک صحیح مفهوم انتظار ضرورت پیدا می‌کند.

بازخوانی عاشورا به منظور فهم چگونگی انتظار امام زمان

یکی از عظمت‌های حادثه عاشورا این است که هم در لشکر امام علیه السلام، و هم در کوفیان جامانده، و هم در لشکر دشمن، تنوع عظیمی وجود دارد، که هرکس می‌تواند وضعیت خود را در این واقعه بیابد و راه بازگشت برای همه باز است تا حدی که حتی اگر کسی تاکنون در زندگیش کاملا رودرروی امام ایستاده باشد و راه بر قافله امام بسته باشد، باز راه حر بودن برایش باز است. لذاست که گفته اند «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا». یعنی هرکس در هر زمان و هر مکانی که باشد می‌تواند نسبت خود با حسین شناسایی کند و آنگاه خود و جایگاه خود را در عاشورا و کربلا بیابد؛ که اگر این بار کوفیانی پیدا شوند که این بار واقعا عاشورایی و حسینی شوند و امام زمان علیه السلام بتواند به آنها تکیه کند ظهور رخ خواهد داد.

طبیعی است که بازخوانی کامل این مساله در این مجال نمی‌گنجد و فقط از باب نمونه، به مواردی که شاید جنبه کلیدی تر داشته باشد، اشاره می‌شود. اگر بخواهیم سبک زندگی عاشوراییان را (به عنوان سبک زندگی یک منتظر حقیقی) با توجه به رفتارها و سخنان امام حسین علیه السلام، تحلیل کنیم به نظر می‌رسد الگوی کلانی که امام زمان از ما انتظار دارد این است که از منطق تکلیف و تبعیت مطلق از دین و ترجیح امام و تعالیم وی (یعنی دین) بر تمام وابستگیها و دلبستگیهای خود شروع کنیم تا کم کم به منطق عشق برسیم که حتی اگر تکلیف را از ما برداشتند التماس کنیم و در خیمه امام بمانیم، که اگر یارانی این چنین پیدا شوند، حجت بر امام تمام می‌شود: لذا در نگاه اول بهتر است تحلیل سبک عاشوراییان در دو مقوله منطق عقل و تکلیف، و مقوله عشق و جانبازی ارائه شود؛ که اولی مقدمه لازم برای دومی است.

البته مساله در همین دو تمام نمی‌شود. تفحصی در عرصه عاشورا ما را متوجه کسانی می‌کند که حرکتشان از منطق تکلیف به منطق عشق نبود، و لذا حتی شب عاشورا هم در خیمه امام نبودند اما در زمره عاشوراییان قرار گرفتند. به تعبیر دیگر، با توجه به استثنای مهمی به نام حر (و چه بسا زهیر)، که اهل تکلیف نبود، اما اهل ادب و آزادگی بود، و لذا توانست به مقوله عشق و جانبازی وارد شود، مجبوریم در کنار منطق تکلیف از منطق ادب هم سخن بگوییم و لذا بحث را در سه حوزه می‌توان ادامه داد: منطق تکلیف، منطق ادب، و منطق عاشقی.

الف - جدی گرفتن منطقی تکلیف:

چنانکه در ابتدا اشاره شد اولین و مهمترین گام در اصلاح وضعیت خود، اصلاح سبک زندگی و دینداری معیوبی است که ممکن است شخص گمان کند واقعا مسلمان است (یزعم انه من هذه الامه) اما در عین حال مسیر تقرب به خدا را در ریختن خون امام جستجو کند. امام حسین علیه السلام در خطبه های خود در روز عاشورا ریشه پیدایش این سبک زندگی را معرفی کرده است. این سبک، دینداری را به عنوان مهمترین اصل زندگی خود قرار نمی دهد، یعنی معیار رفتارهای خود را حلال و حرام الهی قرار نمی دهد، لذا اگر پای حرامی به میان آمد، از انجام آن چندان پرهیزی ندارد.^{۱۹} امام حسین ع وقتی در عاشورا خواستند سخنان خود را آغاز کنند، دشمن هياهو می کرد و نمی گذاشت؛ امام در همینجا ریشه و علت اینکه آنها با اینکه خود را مسلمان میدانند به جنگ با ایشان آمده اند و به سخن حق گوش نمی دهند (همان عبارتی که امام سجاد به عنوان مهمترین مصیبت ذکر کرد: و هو بالله یذکرهم فلا یتعظون) را بیان می کند.

امام فرمود: ^{۲۰} «كُلُّكُمْ عَاصٍ لِّأَمْرِی غَیْرُ مُسْتَمِعٍ قَوْلِی، فَقَدْ مَلِئْتُ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طَبَعَ عَلَی قُلُوبِكُمْ» این دو عبارت اخیر دقیقا تحلیل ریشه آن انحراف کوفیان است که امام در ادامه آن را بیشتر توضیح می دهد: «سَلَّلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا فِی رِقَابِنَا وَ حَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارَ الْفِتَنِ خَبَاهَا عَدُوُّكُمْ وَ عَدُوْنَا فَأَصْبَحْتُمْ أَلْبَا عَلَی أَوْلِيَائِكُمْ وَ يَدَا عَلَیْهِمْ لِأَعْدَائِكُمْ بِغَیْرِ عَدْلِ أَفْشَوْهُ فِیكُمْ وَ لَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فِیهِمْ إِلَّا الْحَرَامُ مِنَ الدُّنْيَا أَنَالُوكُمْ وَ حَسِيسُ عَيْشٍ طَمِعْتُمْ فِيهِ مِنْ غَیْرِ حَدَثٍ كَانَ مِنَّا لَا رَأَى تَفَعَّلَ لَنَا.» چنانکه در این عبارات مشاهده می شود دوباره امام ریشه مشکل را در آلوده شدن به حرامها و دلبستگی به دنیای فانی معرفی کرده و همین را عاملی دانسته که دینداری آنها چنان معیوب گردد که لایق ویژگیهایی گردند که امام بفرماید: «فَقُبْحًا لَكُمْ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ مِنْ طَوَاغِيَةِ الْأُمَّةِ وَ شُدَاذِ الْأَخْرَابِ وَ نَبَذَةِ الْكِتَابِ وَ نَفْتَةِ الشَّيْطَانِ وَ غَضَبَةِ الْأَثَامِ وَ مُحَرَفِي الْكِتَابِ وَ مُطْفِئِي السُّنَنِ وَ قَتَلَةِ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ وَ مُبِيرِي عِتْرَةِ الْأَوْصِيَاءِ وَ مُلْحَقِي الْعُجَّارِ بِالنَّسَبِ وَ مُؤَذِي الْمُؤْمِنِينَ وَ صُرَّاحِ أُمَّةِ الْمُسْتَهْزِئِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ.» و در پایان، امام خلاصه هويت آنها را در «عهدشکنی نسبت به ایمان حقیقی» معرفی می کند: «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى النَّاكِثِينَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَیْكُمْ كَفِيلًا فَأَنْتُمْ وَ اللَّهُ هُمْ!» یعنی همان چیزی که ما دینداری معیوب نامیدیم.

نه تنها این تعابیر، بلکه تقریبا تمام تعابیری که امام از ابتدای حرکت خویش مطرح کردند تاکیدش بر انجام تکلیف الهی و تکلیف محوری است؛ از نامه ای که برای برادرش محمد حنفیه در مدینه فرستاد و فرمود: « وَ أَنَّى لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَّتْ صِ أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُسِيرَ بِسِيرَةِ جَدَّتِي وَ

۱۹. در روایتی از امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه «وَ قَدَّمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَا هَبَاءً مَنْثُورًا» سوال شده است؛ ایشان فرمودند: «أَمَا وَ اللَّهُ إِنْ كَانَتْ أَعْمَالُهُمْ أَشَدَّ بَيَاضًا مِنَ الْقَبَاطِي وَ لَكِنْ كَانُوا إِذَا عَرَضَ لَهُمُ الْحَرَامُ لَمْ يَدْعُوهُ.» کلینی، الکافی، ج ۲؛ ص ۸۱.

۲۰ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۹.

أبي^{۲۱}» تا خطبه هایشان در اولین دیدار با لشکر حر که: «من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله؛ ناكثاً لعهد الله؛ مخالفاً لسنة رسول الله؛ يعمل في عباد الله بالإثم والعدوان فلم يغيّر عليه بفعل ولا قول، كان حقاً على الله أن يدخله مدخله؛ ألا وإن هؤلاء قد لزموا طاعة الشيطان، و تركوا طاعة الرحمن، و اظهروا الفساد، و عطّلوا الحدود، و استأثروا بالفىء، و أحلّوا حرام الله، و حرّموا حلال الله، و أنا أحقّ من غير». ^{۲۲} تا سخنانشان در مسیر کربلا که تصریح کردند که در چنین شرایطی بر هر مومنی (نه فقط بر امام) قیام واجب دینی است: «أ لا ترون أن الحقّ لا يُعملُ بهِ و أنّ الباطلَ لا يُتناهى عنه ليرغب المؤمنُ في لقاء الله مُحِقّاً» ^{۲۳}. یعنی ادبیات امام کاملاً ادبیات تکلیف محوری است و وقتی امثال ابن عباس و ابن عمر و دیگران ایشان را از رفتن به کوفه برحذر می‌دارند ایشان دوباره بر همین مساله تکلیف تاکید می‌کنند؛ که چون کوفیان اعلام آمادگی کردند، تکلیف بر من منجز گردیده و من کسی نیستم که از بار تکلیف شانه خالی کنم.

نکته مهم اینکه امام این ادبیات تکلیف محوری را نه تنها درباره خود، بلکه درباره تمام مخاطبانشان نیز اعمال می‌کردند و این تکلیف الهی را به همه گوشزد می‌کردند و از همه می‌خواستند برای انجام این تکلیف اقدام کنند؛ و جالب اینجاست که این دینداری معیوب نه تنها در عوام جامعه، بلکه در علمای بزرگی مثل ابن عباس و... نیز رسوخ کرده تا حدی که با این همه تاکیدات امام بر وجوب قیام، به جای همراهی با امام، به خیال خود به نصیحت امام اقدام می‌کنند؛ گویا آنها صلاح اسلام را بهتر از امام می‌فهمند و این همان است که گفتیم مشکل اصلی در دینداریهایی بود که خود را بی‌نیاز از امام، و لذا نظر خود را برتر از نظر امام قلمداد می‌کرد.

از نکات بسیار جالب توجه این است که در منطق امام، این تکلیف محوری باید بقدری پررنگ باشد که انسان براحتمی حاضر باشد تمام زندگی خود را فدای آن کند لذا نه تنها از ابتدای حرکت امام تعبیری به کار می‌برند به این مضمون که نشان می‌دهد که کار به شهادت ختم خواهد شد و هرکس حاضر به شهادت است همراه ما بیاید «مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مَوْطِنًا عَلَيَّ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ» ^{۲۴} بلکه در طول مسیر هم وقتی با برخی افراد (مثل عبیدالله بن حر جعفی) برخورد می‌کنند که می‌گویند «من خودم نمی‌آیم اما شمشیر و اسبم را می‌دهم»، امام او را عتاب می‌کند که «لَا حَاجَةَ لَنَا فَيْكَ وَ لَا فِى فَرَسِكَ؛ وَ مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا» ^{۲۵} و حتی در برخی نقلها آمده که «وقتی جانم را از ما دریغ می‌کنی نیازی به اسب و

۲۱. همان. ج ۴۴؛ ص ۳۲۹

۲۲. ابو مخنف، وقعة الطف. ص ۱۷۲

۲۳. ابن شعبه حرانی، تحف العقول. ص ۲۴۵

۲۴. ابن نما حلی، مثير الأحزان. ص ۴۱

۲۵. ابن بابویه، الأمالی. ص ۱۵۵

نداریم.^{۲۶} اینها نشان می‌دهد حد انتظار امام از یاران خویش این است؛ یعنی امام یارانی می‌خواهد که نه فقط لقمه حرام نخورند و گرد محرّمات نگردند (که این حدی است که فقط افراد را از بودن در لشکر دشمن امام باز می‌دارد)، بلکه منطق عمل به تکلیف برایشان از جانشان هم بالاتر باشد و کسی که این چنین نباشد نمی‌تواند یار امام گردد. اصحاب امام در عاشورا شاهد خوبی بر این مدعیانند و برتر از همه عباس است که رجزش هم صرفاً و صرفاً حکایت از غلبه منطق تکلیف در سراسر وجود او می‌کند: وقتی دستانش را قطع می‌کند، فریاد می‌زند که من این دستان را فقط برای یاری دین خدا و یاری امام می‌خواستم و حتی اینها را هم از من بگیرید، باز این دو دست بر نمی‌دارم: « وَ اللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي / إِنِّي أَحَامِي أَدْبَارًا عَنْ دِينِي / وَ عَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ / نَجَلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ ^{۲۷} .. و بر همین اساس است که در زیارت وی - که از امام معصوم وارد شده - بر او با این تعبیر سلام می‌کنیم که «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ - الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ^{۲۸} » اما اگر کسی تاکنون اهل منطق تکلیف نبوده، آیا راهی به خیمه امام زمان ندارد؟ پاسخ این است که این راه همواره باز است و بابش توبه است و هر زمان که برگردد، می‌تواند عاشورایی شود و البته یک شرط دارد که در بحث بعدی اشاره می‌شود:

ب- جدی گرفتن منطق ادب و آزادگی

اگر کسی اهل تکلیف نبوده، باید سعی کند حداقل ادب خود را در برابر دین، و آزادگی خود را در زندگی حفظ کند، که این دو در جاهایی از آدم دستگیری می‌کند که باورکردنی نیست. چنانکه در بحث قبل اشاره شد راه توبه همواره باز است و انسان در هر مقطعی با هر مقدار گناه و اشتباهی، اگر واقعا برگردد، می‌تواند در زمره یاران امام و بلکه بهترین یاران او قرار گیرد؛ البته برای اینکه توبه برای آدمی ممکن باشد، باید اگر اهل تکلیف نیست لااقل اهل ادب باشد. مساله را از زهیر شروع کنیم. زهیر عثمانی بود، یعنی کسی که نه تنها ابوبکر و عمر را حق می‌دانست بلکه عثمان را مظلوم می‌دانست و علی علیه السلام را در جریان قتل عثمان مقصر و لذا گناهکار قلمداد می‌کرد! اما راه برای چنین کسی هم باز است. وقتی امام از او برای ملاقات دعوت کرد، همسرش به وی نهیب داد که فرزند رسول خدا تو را می‌خواند و تعلق می‌کنی؟ او صرفاً از باب رعایت ادب و به خاطر اینکه حسین علیه السلام نوه پیامبر است، به خیمه حسین رفت اما همین مقدار ادب کافی بود تا نگاه و سخن امام تحولی در جان وی بیفکند و او را از پرتگاه گمراهی رهایی بخشد و در زمره بهترین یاران حسین قرار دهد؛ کسی که جزء اولین اصحابی است که در شب عاشورا وفاداری شدید خود را اعلام کرد و به قدری نزد امام ارزش داشت که روز عاشورا او را در ردیف حبیب بن مظاهر،

۲۶. اما اذا رغبت بنفسك عنا، فلا حاجه لنا الي فرسك. الاخبار الطوال، ص ۲۵۰، به نقل از محمدی ری شهری، الصحيح من مقتل سيد الشهداء. ص ۹۰۱

۲۷. ابن شهر آشوب. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام. ج ۴، ص ۱۰۸

۲۸. ابن قولويه، كامل الزيارات. ص ۲۵۷

فرمانده یکی از جناحین خود قرار داد و نیز او از معدود افرادی بود که اجازه یافت جانش را سپر دفاع نماز امام بگرداند. خوب است او را با عبیدالله بن حر جعفی مقایسه کنید؛ کسی که امام برای او هم پیک فرستاد اما وی به پیک امام بی‌اعتنایی کرد و حتی حاضر نشد جواب امام را بدهد و لذا وقتی خود امام هم به خیمه وی رفت جانش آماده توبه نگردید و حاضر به همراهی با امام نشد.

مورد دیگر که بسیار تامل برانگیز است حر است. او بقدری با اهل باطل نزدیک بوده که جایگاه مهمی در لشکر یزیدیان برعهده داشت تا حدی که اولین کسی است که مامور می‌شود با سپاهش راه را بر امام ببندد. در واقع اگر مشکلاتی که حر برای امام پیش آورد نبود، چه بسا امام در موقیت سوق الجیشی بهتری قرار می‌گرفت یا می‌توانست قیامش را در جای دیگری که یار واقعی تری داشته باشد پیگیری کند. به هر حال لطمه وی به امام اصلا لطمه کوچکی نیست. اما آن ادب درونی اش زمینه‌ای بود که بتواند توبه کند. وقتی راه را بر امام بست امام به وی عتاب کرد «ثکلتک امک»^{۲۹} تا با این کلام فطرت نهفته وی را بیدار کند؛ و او صرفا به خاطر احترام حضرت زهرا که مادر امام حسین علیه السلام بود، در مقابل امام ادب کرد؛ و گفت: «أما و الله لو غیرک من العرب یقولها لی و هو علی مثل الحال التی أنت علیها ما ترکت ذکر امه بالثکل أن أقوله کائنا من کان، و لکن - و الله - ما لی الی ذکر امک من سبیل إلا بأحسن ما یقدر علیه!»^{۳۰} همین ادب توفیقی برای وی مهیا کرد تا در صبح عاشورا بتواند توبه کند و امام هم توبه اش را قبول کرد و شاید به خاطر جبران همان اندک کدورتی که در دل حر به خاطر جمله «ثکلتک امک» شاید پدید آمده باشد، هنگام شهادتش به بالینش رفت و از اینکه مادرش او را حر نامیده تعریف و تمجید کرد.

ماجرای توبه پذیری امام به همین مقدار ختم نمی‌شود. امام و اهل بیت ایشان برای توبه همه تلاش کردند حتی منحرفینی همچون عمر سعد و شمر. وقتی امام در گودال قتلگاه افتاده بود اشک از دیده عمر سعد روان شد، حضرت زینب سلام الله علیها متوجه شد و او را خطاب قرار داد: «یا عمر بن سعد! أ یقتل أبو عبد الله و أنت تنظر إلیه!»^{۳۱} اما عمر سعد به این احساس عاطفی خود محل نگذاشت که اگر توبه کرده بود، همانجا توبه اش قبول می‌شد. چرا؟ چون اولاً حضرت زینب بیهوده سخن نمی‌گوید. ثانياً در برخی مقاتل آمده که وقتی شمر بر سینه امام نشست امام با او سخن گفت و فرمود: «اگر توبه کنی من بهشت را برایت ضمانت می‌کنم» قطعاً امام وعده دروغ نداده است. یعنی اگر شمر، با آن همه جنایت و گناه در روز عاشورا، توبه می‌کرد و در زمره یاران امام قرار می‌گرفت، قطعاً وعده امام شامل حال او می‌شد؛ و وقتی توبه شمر امکان پذیر باشد آیا اگر عمر سعد برمی‌گشت امام او را قبول نمی‌کرد؟

۲۹. ابو مخنف، وقعه الطف، ص ۱۶۸.

۳۰. همان. ص ۱۷۱ و نقله فی مقاتل الطالبیین أبو الفرج عن أبي مخنف: ۷۴.

۳۱ ابو مخنف، وقعه الطف. ص ۲۵۲ و رواه المفید فی الإرشاد: ص ۲۴۲.

این آزادگی، چنان موثر است که اگر فرد دین هم نداشته باشد، چه بسا بتواند عامل نجات وی شود چنانکه از آخرین خطاب امام به لشکر دشمن «وَيُكَلِّمُ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ»^{۳۲} می‌توان چنین معنایی را برداشت کرد؛ یعنی امام حتی به بی‌دینان هم امید آزادگی دارد. البته اهل تکلیف حتماً آزاده و اهل ادب هستند و لذاست که این را به عنوان، امر حداقلی‌ای که اگر منطبق تکلیف در زندگی کسی مستقر نبود بدان تمسک شود آوردیم.

ج- ورود به عرصه عاشقی و جانبازی:

از مهمترین خاصیت‌های منطبق تکلیف این است که انسان را به مقام عاشقی می‌رساند و اگر حداقلی از انسان‌های عصر غیبت به این مقام نرسند، بعید است ظهور محقق شود. عاشورا بهترین شاهد بر این مدعاست. امام علیه السلام تا روز تاسوعا دائماً بر منطبق تکلیف اصرار می‌ورزید اما در شب عاشورا داستان عوض می‌شود و امام بیعت را برمی‌دارد و اجازه رفتن می‌دهد و بلکه حتی به برخی از افراد به طور خاص پیشنهاد رفتن و نماندن می‌دهد. اگر کسی مفهوم یاری امام را عمیقاً درک نکرده باشد این رفتار امام برایش چالش‌انگیز می‌نماید. اگر وظیفه، ماندن و یاری کردن امام است پس برداشتن بیعت و اصرار به رفتن دیگران چه معنا دارد؛ و اگر افراد اجازه رفتن دارند پس آن همه اصرار و توصیه به انجام تکلیف چه بود؟ ظاهراً این رمز اصلی عاشورا و عیناً رمز اصلی ظهور است. انسانها باید در منطبق تکلیف تاحدی رشد کنند که به منطبق عاشقی برسند و دیگر احساس نیاز به امام در زندگیشان به حدی برسد که نتوانند بدون امام زنده بمانند. اگر در اعلام وفاداریهای شب عاشورا دقت کنیم ترجیح بند کلام تمامی اصحاب امام این است که ما بدون تو نمی‌توانیم زنده بمانیم و اگر امامان شهید شود، اصلاً زنده بمانیم که چه شود؟ به نظر می‌رسد امام با برداشتن بیعت می‌خواهد این حد یآوری یاران خود را به جهانیان بنمایاند و نشان دهد یاران واقعی امام کسانی اند که امام چنان در زندگی آنها وارد شده که زندگی بدون امام را نمی‌توانند حتی تصور کنند. لذا اگر امام بیعتش را بردارد، این بار نه به خاطر وظیفه، بلکه به خاطر علقه روحی شدیدی که بین آنها و امام برقرار شده، باقی خواهند ماند و حتی اگر امام به آنها دستور رفتن و نماندن بدهد، با اصرار و التماس از امام می‌خواهند که به آنها اجازه ماندن و شهید شدن بدهد، چرا که فهمیده‌اند زندگی بدون امام به مراتب از مرگ بدتر است لذا حاضرند ۱۰۰ بار یا ۱۰۰۰ بار کشته شوند اما کنار امامشان باشند.

اربعین، منزلگاه منتظران جامانده از عاشورا

بر اساس آنچه گذشت می‌توان گفت که نکته اساسی در منطبق تکلیف این است که به جای اینکه امام را برای خود و رفع حوائج خود طلب کنیم، سعی کنیم آماده باشیم آن گونه که امام می‌خواهد باشیم. به تعبیر دیگر، در عین حال که حاجات خود را

۳۲ ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف. ص ۱۲۰.

نزد امام مطرح می‌کنیم اما دغدغه ما نسبت به امام، در درجه اول این باشد که امام از ما چه می‌خواهد و اینکه آماده لبیک گویی به امامان باشیم تا دنبال حاجت خواستن از او.

از این منظر، احیای زیارت اربعین در سالهای اخیر می‌تواند نویدبخشی جدی بر نزدیک شدن ظهور حضرت باشد. در تمام مناسبت‌های دیگر که برای زیارت امام حسین علیه السلام مطرح شده، تاکید شده که این زیارت چقدر ثواب دارد و چه منفعی برای انسان در دنیا و آخرت دارد؛ اما زیارت اربعین تنها زیارتی است که در توصیه های معصومین به انجام آن، درباره منافع و ثواب آن سخنی به میان نیامده، بلکه صرفاً به عنوان علامت شیعه و مومن معرفی شده است. اگر دقت کنیم که قطعی ترین حادثه در جریان اربعین، زیارت جابر بن عبدالله انصاری است، شاید رمز این مطلب را بهتر بفهمیم. جابر وقتی امام را زیارت می‌کند شهادت می‌دهد که با امام بوده و در تمام مراحل امام را یاری کرده. در واقع جابر از آن معدود عاشوراییانی است که از قافله عاشورا جا مانده و لذا چون حقیقتاً و از عمق وجود عاشورایی است، خود را در زمره عاشوراییان و یار واقعی امام معرفی می‌کند. شاید به همین مناسبت است که زیارت اربعین را علامت شیعه واقعی دانسته اند یعنی این زیارت، اقدام آن شیعه عاشورایی واقعی است که از قافله امام حسین علیه السلام جامانده و لذا جزء یاران امام زمان خواهد شد. لذاست که در متن زیارت اربعین، کسی دعا و خواسته و طلبی برای خود ندارد بلکه مهمترین سخن زائر در آخرین فقرات زیارت اربعین اعلام آمادگی برای دستورات امام است که «وَقَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سَلْمٌ وَ أَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَكُمْ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ عَدُوِّكُمْ»^{۳۳}؛ یعنی من در عاشورا نبودم اما واقعا آماده یاری امامم و بدون امام زندگی نیست.

جالب است که در زیارت آل یس که توسط خود امام زمان علیه السلام به شیعیان آموزش داده شده، و ابتدایش با عتاب امام نسبت به شیعیان است که «لا لامره تعقلون و لا من اولیائه تقبلون»، (که نشان می‌دهد نکته مهمی در این زیارت نهفته که باید مورد تعقل و قبول قرار گیرد) دوباره در متن زیارت، زائر امام زمان، دعا و خواسته و طلبی برای خود ندارد، بلکه مهمترین سخن وی در آخرین فقره این زیارت هم این است که «و نُصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ وَ مَوَدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ»^{۳۴}.

جمع بندی

انتظار حقیقی، مستلزم آماده ساختن واقعی زمینه های ظهور است؛ و کسی واقعا منتظر است که خود را آن گونه که امام می‌پسندد آماده کرده باشد نه آن گونه که خودش دلش می‌خواهد. با تحلیلی بر اقوال امام زمان و سایر ائمه علیهم السلام، معلوم شد که مهمترین اشکالی که در جامعه دینی هست و ظهور را به تعویق می‌اندازد نوع خاصی از دینداری معیوب است که باید آن

۳۳ طوسی، تهذیب الأحکام. ج ۶؛ ص ۱۱۴

۳۴ طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج. ج ۲؛ ص ۴۹۴

را عادت کردن به زندگی و دینداری بدون امام نامید. یعنی انسانها در زندگی خود از اینکه امامی در اختیار ندارند مشکلی احساس نمی‌کنند.

این معضل را چگونه می‌توان علاج کرد؟ با الگوگیری از واقعه عاشورا و مروری بر احادیث ظهور معلوم گردید که راه علاج این دینداری در گروهی ترویج نوع خاصی از سبک زندگی است که از منطق تکلیف شروع شود و به منطق عشق ختم گردد؛ یعنی آن منطق تکلیف، زمینه را برای شکل‌گیری زندگی مبتنی بر عشق واقعی به امام مهیا می‌کند و در صورت جدی شدن منطق عاشقی در جامعه، امکان عینی ظهور مهیا می‌گردد. البته معلوم شد که یک راه مهم برای ورود در این سبک زندگی منطق ادب است.

اگر ما اصحاب عاشورا را نمونه‌هایی از اصحاب امام زمان بدانیم قطعاً معنای انتظار این است که خود را این‌گونه آماده کنیم، یعنی با حرکت در منطق تکلیف کم کم به حدی برسیم که دریابیم مهمترین مشکل ما مشکل زیستن بدون امام است و تا امام در میان ما حاضر نباشد زندگی ما سراسر خسران است. شاید سوره مبارک عصر نیز به همین حقیقت اشاره دارد که: قسم به زمانه، که هر زمانی امامی دارد و اگر آن امام در صحنه نباشد همه انسانها دچار خسرانند و راه‌هایی از این خسران میسر نیست مگر اینکه اولاً اهل منطق تکلیف شویم، یعنی ایمان بیاوریم و عمل صالح انجام دهیم؛ آنگاه این حقیقت را دائماً به گوش هم نجوا کنیم و همدیگر را به صبر در این جریان توصیه نماییم؛ و این نیست مگر حالت اصحاب عاشورا که در شب و روز عاشورا دائماً این حق (دفاع از جان امام تا آخرین لحظه) را به هم توصیه و همدیگر را به صبر تا رسیدن به بهشت دعوت می‌کردند؛ و آیا اصحاب امام زمان جز این خواهند بود؟

به امید اینکه دریابیم که فرج و گشایش تمام امور ما در فرج و ظهور اوست و منتظران واقعی ظهورش گردیم و او هرچه سریعتر ظهور کند. ان شاء الله.

فهرست منابع

قرآن کریم

- ابن بابويه (الصدوق)، محمد بن علی، الأمالی. تهران، ۱۳۷۶ش.
- ابن بابويه، علی بن حسین، الإمامة و التبصرة من الحيرة - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۴ ق.
- ابن بابويه، محمد بن علی، من لا يحضره الفقيه - قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۳ ق.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول. قم، ۱۴۰۴ / ۱۳۶۳ق.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام. قم: علامه، ۱۳۷۹.
- ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلى الطفوف / ترجمه فهري - تهران، ۱۳۴۸ش.
- ابن قولويه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات. نجف اشرف، ۱۳۵۶ش.
- ابن مشهدی، محمد بن جعفر، المزار الكبير. قم، ۱۴۱۹ ق.
- ابن نما حلی، جعفر بن محمد، مثير الأحزان. ایران؛ قم، ۱۴۰۶ ق.
- ابو مخنف کوفی، لوط بن یحیی، وقعة الطف. ایران؛ قم، ۱۴۱۷ ق.
- ابوحنیفه دینوری، احمد بن داود. الاخبار الطوال.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت - دمشق، ۱۴۱۲ق
- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبحی صالح) - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق.
- طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج. مشهد، ۱۴۰۳ ق.
- طبری آملی، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الإمامة، ایران؛ قم، ۱۴۱۳ق.
- طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحكام. تهران، ۱۴۰۷ ق.
- طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتهدّد و سلاح المتعبّد. بیروت، ۱۴۱۱ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی. تهران، اسلامیة: ۱۴۰۷ ق.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار. بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- محمدی ری شهری، محمد. الصحيح من مقتل سيد الشهداء، قم: دارالحديث، ۱۳۹۰.
- مفید، محمد بن محمد. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد. قم: موسسه آل البيت، ۱۴۱۳.
- یزدی حایری، علی، إلزام الناصب فی إثبات الحجّة الغائب عجل الله تعالی فرجه الشریف. بیروت، ۱۴۲۲ق.